



با شاعر انگلیسی مک کندریک

در حضور شاعران جهان

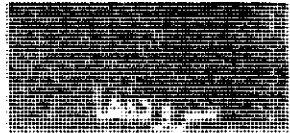
گزارشی از فستیوال از میر، به بهانه‌ی
ترجمه‌ی شعرهای مک کندریک

○ محمدعلی سپانلو

اواخر سال ۸۵ یعنی بیستم و ششم تا بیست و هشتم اسفند در شهر از میر یک فستیوال بین‌المللی شعر برگزار شد. در این سومین دوره‌ی جشنواره، روز ۲۱ مارس نیز به پیشنهاد ترک‌ها از طرف یونسکو روز جهانی شعر شناخته شد که جزو برنامه‌های انجمن جهانی قلم هم پذیرفته شده است. موضوع آن سال جشنواره صلح بود و به همین علت کوشیده بودند حتماً شاعرانی از کشورهای مخالف نیز شرکت کنند. نزدیک به ۱۰ شاعر از گوشه و کنار جهان آمده بودند که جالب‌ترینشان از نظر من جیمی مک کندریک از انگلستان و ایوان گاریافسکی از صربستان بود که وقتی فهمید صرب اصلاً کلمه‌ی فارسی چارو (چاروادار) است و آنها پرورنده‌ی اسب و سوارکار بوده‌اند خیلی به هیجان آمد. گرچه خودش هم در اخلاق و رفتار مثل پرستارهای همینگوی بود. در میان دیگر شرکت‌کنندگان، خانم جرمی وان لیندن (هلند)، توماس ولفارد (آلمان)، خانم آنتلا کاسی (آلبانی) و پیتر کلمن (سوئد) آثار جذابی ارائه کردند. از ترک‌ها چهره‌های سرشناسی شرکت داشتند، مثل مهمت باشران صاحب آثار متعدد، جواد چاپان شاعر و مترجم، سعید مادن که علاوه بر شاعری ترجمه‌های متعددی از سمبولیت‌های فرانسه دارد و چند تن دیگر. شب اول، اجرای یک شعر بلند ضدامپریالیستی از ناظم حکمت به وسیله‌ی یک هنرپیشه‌ی

ترک یک ساعت به طول انجامید و شب‌های بعد شعرخوانی چند شاعر جوان‌تر که با فریاد و مشت‌های گره‌کرده شعر خواندند و استقبال انفجاری جمعیت نشان می‌داد که جو ترکیه چقدر به سال‌های قبل از انقلاب ایران نزدیک است. اما شعرهای من ساز دیگری می‌زد. منی که در کشور خودم به‌خصوص در سال‌های نخستین و میانه‌ی شاعری به شاعر متعهد معروف بودم حالا نغمه‌سرای شعر لیریک شده بودم؛ نقشی که جوانان ترک را به یاد سپهری و فرخزاد که هر دو در ترکیه شناخته شده‌اند، می‌انداخت.

بلدیه‌ی ازمیر و هیأت برگزارکننده‌ی ترک که مدت‌های مدید نگاهشان فقط به سمت غرب بود، این‌بار اصرار داشتند که حتماً از کشور همسایه‌ی آسیایی‌شان شاعری در مراسم شرکت کند. برای چنین دعوتی کوشیده بودند به منابع تازه‌ای متوسل شوند. خانم دکتر گرتروود دوروسوی زند که چند زبان از جمله فرانسه می‌داند بیوگرافی مرا در اینترنت پیدا می‌کند و پس از تحقیق از دکتر رأفت یالچین که استاد رشته‌ی نسخه‌شناسی فارسی در دانشگاه ازمیر است به دکتر محمد زیبار استاد ایرانی زبان فرانسه در دانشگاه اراک تلفن می‌زنند و مرا دعوت می‌کنند. آنها از اینترنت چند شعر تغزلی مرا مثل «شکوفایی»، «گردنبند»، «تردید»، «آویخته» و... برگزیده و به ترکی برمی‌گردانند. من سه شب اجرا داشتم. نکته آن که از همان اجرای شب اول متوجه یک حس نوستالژیک در شنوندگان ترک شدم. آنها از شنیدن شعر فارسی لذت می‌بردند، یعنی از ریتم و آهنگ‌های آن و بسیاری واژه‌های مشترک با تلفظی دگرگون. به هر حال اغلب سعدی و حافظ و مولانا را می‌شناسند. نکته‌ی دیگر اینکه مثلاً یک جوان روشنفکر مشکل‌پسند ترک به اسم کوچک «هون» که سطح خود را بالاتر از مراسم می‌دانست و در برنامه شرکت نکرده بود در ساعت تنفس به من گفت که ایماژهای شما ساختاری دارد که ما با آن ارتباط برقرار می‌کنیم. ولی بیشتر شعرهایی که من از بلندگوی کافه تریا می‌شنوم به طرز خسته‌کننده‌ای ادامه می‌یابد، چون اغلب بازی با زبان است و معلوم نیست این شعارها چرا شروع شده و کی تمام می‌شود. البته او در اقلیت بود. چون پس از هر شعرخوانی بنا بر معمول گفت‌وگویی هم بین شاعر و شنونده برقرار می‌شد. از همان جمله‌ی اول فضا سیاسی می‌شد و اصطلاحات چپ‌گرا از در و دیوار می‌بارید. در یک جلسه دخترخانم بسیار شیکی با انگلیسی سلیس از میان جمعیت شروع به حمله به صهیونیست و امپریالیسم آمریکا کرد. من به مترجم خودم گفتم این فضا مال ایران سال‌های پیش است. امروزه در گفت‌وگو بلافاصله پای میشل فوکو، رولان بارت، پست مدرنیسم و ترکیباتی که یک جای آن کلمه‌ی «متن» قرار دارد، پیش می‌آید. یعنی همان چیزی که آقای هون علاقه داشت. چون جز او ظاهراً هیچ‌کس به زبان‌شناس‌ها و فلسفه‌های معاصر اعتنا و علاقه نداشت. سنت پرستش ناظم حکمت که سال‌ها در ترکیه ممنوع شناخته می‌شد باعث شده که شناخت شعر خارجی هم از حد رمبو و بودلر و نرودا و آراگون جلوتر نیاید. در یکی از تنفس‌ها من شنونده‌ی بحث همان دخترخانم با یک شاعر اسرائیلی بودم که در حد انگلیسی‌دانی خودم دقیق نفهمیدم چه گفتند ولی شاعر اسرائیلی گفت من اهل تل‌آویو هستم و اهالی آنجا برخلاف ساکنان اورشلیم مخالف حکومت مذهبی اسرائیلند. ضمناً یادتان باشد که ما در تل‌آویو نه نفت داریم نه آب و هوای خوب. حاضریم به جای شما با حداقل مایحتاج بیایم ازمیر. سرانجام هر دو توافق کردند که باید اسرائیل به مرزهای



سال ۱۹۶۷ برگردد. ولی هر دو هم قبول کردند که در این شرایط این راه حل یک رویاست. هر دوی آنها سینمای ایران را خوب می‌شناختند و شاعر یهودی گفت که فیلم‌های ایرانی در اسرائیل مورد توجه فراوان تماشاگران است.

برخی اتفاقات باعث می‌شد که من به روح شاعران کلاسیک خودمان درود بفرستم. مثلاً شوهر آن خانم آلبانیایی که هیچ زبان خارجی بلد نبود سر میز شام در گوش من گفت: «ایران، گلستان، بوستان». از همسرش خواستم که مطلب شوهرش را ترجمه کند، گفت: «در کودکی در خانه‌شان در شهر تیرانا پدرش برایش سعدی می‌خوانده و البته او لذت می‌برده بی‌آنکه فارسی بداند.» و این تداعی کرد که در سال ۲۰۰۰ یک گروه فرانسوی با وسایل قدیمی از میان صحرای آفریقا، بین موریتانی و اسکندریه سفر می‌کنند. آنها در اعماق صحرای موریتانی به یک واحه می‌رسند. یک چادر است با چند اصله نخل و چند شتر و شیخی با همسران و فرزندانش. شیخ زیر چادر دیوان سعدی می‌خوانده است. آدم شاخ در می‌آورد و به روح مردی که از هفتصد سال پیش هنوز معرف ماست آفرین می‌فرستد.

معمولاً در هر شعرخوانی، شاعران دو سه کلمه‌ای حرف می‌زدند. من در دو روز اول این مقدمه را به فرانسه می‌گفتم چون اگر فارسی می‌گفتم دکتر یالچین به ترکی ترجمه می‌کرد و میهمانان خارجی چیزی از آن در نمی‌یافتند. با این همه در مقدمه‌ی شعر «گردنبند» خواهش کردم که مترجم درباره‌ی منبع الهام شعر یعنی خودکشی غزاله علیزاده به ترکی گزارش بدهد اما در شب سوم حرف‌هایم مفصل‌تر از آن بود که فرانسه‌ی غیرمخاوره‌ای من طاقت بیاورد. جمله‌جمله به فارسی می‌گفتم و دکتر یالچین آن را به ترکی برمی‌گرداند. اول از شهرداری از میر و دکتر مظفر تونجاک شهردار که این شهر را به مثابه قلب فرهنگی کشور در آورده است تشکر کردم. بعد اشاره کردم به پیشنهاد جواد چاپان که ۲۱ مارس روز جهانی شاعر باشد و گفتم (با کمی طنز): من دو جشن خواهم داشت چون روز اول بهار مصادف است با روز اول سال نو ما (Iranian New Year) و با کمی گله‌گزاری افزودم که ترک‌ها هم این جشن را به نام بایرام نوروزی می‌شناسند و عجب دارم که آقای چاپان از دامنه‌ی شعر بین چین و پرو سخن می‌گوید اما همسایه را که اتفاقاً کشور شعر است از یاد می‌برد. با این همه با ترک‌ها مشترکات زیادی داریم، بدون تعصب. شاه اسماعیل دیوان شعر ترکی دارد، سلطان سلیم هم دیوان شعر فارسی و به نظرم تخریب عجیبی در رابطه‌ی زبانی دو ملت صورت گرفته است. مثلاً در ترکی کلمه‌ی باغچه (باپچه) معمول است ولی باغ را به فرانسه ژاردن می‌نامند. کلمه‌ی دریا را می‌شناسند اما دریاچه را نشنیدم به کار ببرند و هیچ جالب نیست آدم‌هایی که اسمشان امیت (امید)، نیهات (تهاد)، بولنت (بلند)، باهار (بهار) و از این قبیل است گاه معنی نامشان را ندانند. به هر حال در از میر شاهد یک ارتباط قلبی میان روشنفکران ترک و ایران شده‌ام.

به من جور دیگری نگاه می‌کنند (شاید هم من اشتباه کنم). مثل یک قوم و خویش ناشناس که تازه کشف شده. البته علاقه به ایران از دو افق متفاوت سرچشمه گرفته است؛ اول افق طرفداران و علاقه‌مندان ادب فارسی و رؤیاهای مشترک به‌ویژه میان نخبگان، دوم افق طرفداران سیاست روز ایران. اما در هر دو مورد میان آنها دشمنی با آمریکا مشترک بود.

به عنوان تحفه‌ی کوچکی شعرهای شاعر انگلیسی مک‌کندریک را با خود آوردم.